

موسیقی و شعر سیاسی در دورهٔ امویان

دکتر اکبر ایرانی*

چکیده

در عصر امویان اشکال متنوعی از موسیقی، رشد و گسترش یافت. موسیقی آیینی و مذهبی، موسیقی و شعر سیاسی و موسیقی قیان، سه شکل متمایز از انواع موسیقی در این دوره است. در این گفتار به معرفی مداحان دربار خلفای اموی و شاعران شیفتهٔ اهل بیت و تأثیر حضور این افراد در دستگاه حکومت اموی و جامعهٔ آن دوره اشاره می‌شود.

کلیدواژه: موسیقی و شعر در دورهٔ امویان، خلفای بنی امیه، مداحان خلفای اموی، شاعران اهل بیت.

شعر و موسیقی در عصر جاهلی جایگاه ویژه‌ای داشت. باورها و اعتقادات مردم در این دوران به آنها، موجب شد که خاستگاه شعر و موسیقی در تناسب با این باورها شکل گیرد. موسیقی آیینی و مذهبی چنانکه از آیات قرآن و روایات و حکایات تاریخی برمی‌آید، در همهٔ قبایل دوران جاهلیت به اشکال گوناگون وجود داشت. موسیقی قیان (جمع قینه یعنی مُغْنِیة لهوی خوان) هم برخاسته از همان طرز فکر جاهلی در

E-mail: akbar_irany@yahoo.com

*. رئیس مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

تفسیری که از لهویات و سرگرمیها داشتند شکل گرفت. تزلزل و ناپایداری کانون خانواده از یک سو، افراط در کامیابی‌های جنسی از سوی دیگر، موجب گردید که موسیقی لهوی قیان و کنیزکان ظهور کند. موسیقی و شعر سیاسی هم نوع سومی بود که در اثر درگیریهای قبیله‌ای، نخست در قالب اشعار هجوگونه ظاهر شد، سپس در دوره اسلامی به ابزاری برای مقابله با دعوت پیامبر به دین اسلام تبدیل گردید.

در دوره اموی این سه شکل موسیقی، متناسب با اوضاع جدید فرهنگی و اجتماعی، رنگ و بویی تازه به خود گرفت. هر چند در ظاهر موسیقی عبادی شرک‌آلود دیگر وجود نداشت، لیکن سرسپردگی جاهلان در قبال خلفا، شکل جدید فردگرایی و خلیفه پرستی را تداعی می‌کرد. اما موسیقی قیان هم دقیقاً مانند همان ایام جاهلی البتّه در مراکزی باشکوه‌تر و با قینه‌هایی نوپوش و آراسته و جذّاب وجود داشت.

موسیقی سیاسی هم به جای هجوهای قبیله‌ای یا مقابله‌های سیاسی برخی مشرکین قریش مانند نصر بن الحارث با رسول خدا (ص)، جای خود را به مقابله سیاسی غاصبان خلافت نبوی با خاندان پیامبر داده بود. از زمان معاویه که برنامه نابودسازی فرهنگ اصیل اسلامی و مقابله با امام علی (ع) آغاز شد، تمام تلاش او و خلفای پس از او این بود که از هر ابزاری برای نیل به مقاصد و اهداف خود استفاده کنند، بذل و بخشش‌های فراوان به شاعران و مغنیان و پرداخت حق‌السکوت‌های بی‌حدّ و حصر، جزء برنامه‌های آنان بود.^۱

مدّاحان دربار خلفای اموی

۱. أَحوص، عبدالله بن محمّد (۱۰۵ هـ)

احوص شاعری سبک مغز، یاوه‌گو و بد اخلاق بود. به چیزی جز مال و ثروت فکر نمی‌کرد. برای همین مدّاحی خلفای بنی امیّه و بدگویی بنی هاشم و اهل بیت (ع) را پیشه خود کرد.^۲ یکبار تنها به خاطر سرودن قصیده‌ای در ستایش خلیفه، ده هزار دینار طلا دریافت کرد.^۳ او در مدح ولید بن عبدالملک و برادرش یزید شعر سرود و آنان را رهبران برحقّ دینی و سیاسی خطاب کرد!^۴ مغنیان هم اشعار او را می‌خواندند و صله دریافت می‌کردند.^۵ برای عبدالعزیز بن مروان شعر گفت و پاداش گرفت.^۶ این محبوبیّت و تقربّ او نزد خلفا باعث شده بود که بی پروا، دختران و زنان را تشییب کند و

از اوصاف ظاهری و زیبایی‌های فردی آنان برای این و آن تعریف نماید و البته کسی هم جرأت اعتراض به او را نداشت.^۷ به هر حال، گاهی این اعتراض‌های مردمی فشار بر دستگاه خلافت را زیاد می‌کرد و خلفا برای اینکه محبوبیت خود را از دست ندهند، تظاهر به توجه داشتن به شکایات مردم می‌کردند. از این جهت، وقتی سلیمان بن عبدالملک متوجه نارضایتی مردم شد به ابوبکر بن حزم حاکم مدینه دستور داد، مخنثان و شاعرانی را که در کمین زنان می‌نشینند و آنان را در غزل‌های خود توصیف می‌کنند، دستگیر و عقیم کند. مردم از این موقعیت استفاده کرده، از احوص هم شکایت کردند. ابن حزم او را دستگیر و یکصد تازیانه نثار او کرد. چیزی نگذشت که سلیمان هلاک شد و جای او را عمر بن عبدالعزیز خلیفه خوش‌نام اموی گرفت. خلیفه احوص را به منطقه‌ای به نام دهلک^۸ تبعید نمود. وقتی یزید بن عبدالملک به حکومت رسید، با مداحی بسیار دوباره مقرب دربار یزید شد و در آنجا سکنانگزید.^۹

۲. مروان بن ابی حفصه (۱۸۲ هـ)

او غلام مروان بن حکم بود.^{۱۰} از جوانی مدیحه‌سرای خلفای اموی از جمله ولید بن یزید (۱۲۶ هـ) بود.^{۱۱} در ستایش بنی امیه اشعار بسیاری گفته است^{۱۲}:

بنو مروان قومی اعتقونی
وکلّ الناس بعدُ لهم عبیدُ

اما بیشتر عمر خود را در عصر عبّاسیان سپری کرد. چون شاعری مدّاح و متملّق بود، خلفای عبّاسی بر او خرده نگرفتند که چرا تا دیروز مدح امویان می‌گفتی و امروز مدیحه‌گوی بنی عبّاس شده‌ای؟ وی گاه در اثبات حقانیت بنی عباس به آیاتی از قرآن کریم در اشعار خود تمسک می‌کرد^{۱۳}:

أئی یكونُ وُلّيسَ ذاک بکائِن
ماللنساء مع الرجال فریضة
لبنی البَناتِ وِرائةُ الأعمام
نزلتْ بذلک سورةُ الأنعام^{۱۴}

در مدح مهدی عبّاسی (۱۶۹ هـ) شعر گفت و باغی بزرگ پاداش گرفت.^{۱۵} هارون الرشید را خلیفه برحق و وارث پیامبر اکرم (ص) خطاب کرد.^{۱۶} اما بر خلاف او، بودند شاعرانی که مدّاحی امویان می‌کردند، ولی به دربار عبّاسیان راه نیافتند و مقرب بارگاه آنان نشدند. الحسین بن مطیر و ابراهیم بن هرمة القرشی از آن دسته هستند. تنها ابن هرمة در مدح ابوجعفر دوانیقی شعر سرود.^{۱۷} از میان خوانندگان سرشناس، معبد بود که مدّاحی یزید بن عبدالملک را می‌کرد و او را خلیفه برحق و امین رسول خدا (ص)

خطاب می نمود و اشعار عمر بن ابی ربیعہ را در الحان مختلف می خواند.^{۱۸} از جمله مداحان و ستایشگران امویان در آغاز اعشی همندان شاعر بود. او با اشعار خود پیروزیهای حجاج بن یوسف ثقفی را تبریک می گفت و جنایتهای او را تأیید می کرد.^{۱۹} البته بعدها از عمل خود پشیمان شد و علیه امویان شعر گفت و به دستور حجاج کشته شد.^{۲۰} ابوخلده البشکری^{۲۱} هم که از شاعران نژادپرست و متعصب بود، با اشعار خود از حجاج حمایت می کرد.^{۲۲} در همین دوران بود که کمیت آسدی شاعر اهل بیت از شیعیان خصوصاً جنبش زید بن علی حمایت کرد و امویان را نکوهش نمود.^{۲۳} به همین دلیل، به دستور هشام بن عبدالملک به شهادت رسید.^{۲۴}

شعرای دربار با مدیحه سرایی خلفا و توهین و ناسزاگویی به مخالفان آنها، هم درآمد هنگفتی کسب می کردند و هم جایگاه و منزلتی نزد آنان به دست می آوردند؛ به طوری که مردم هم برای آنان احترامی خاص قائل بودند. ابودلامه از جمله اینان بود. او هم مداح امویان و هم مدیحه سرای کسانی چون منصور و مهدی عباسی بود. در سوء اخلاق میان مردم شهرت داشت.^{۲۵}

تنها شاعران و مغنیان نبودند که توجیه کننده اعمال خلفا و مدیحه سرای آنان بودند. برخی از دانشمندان عصر هم، از آنان حمایت و کارهای غیر اخلاقی آنان را موجه جلوه می دادند. محمد بن مسلم زُهری (۱۲۴ هـ) با هشام بن عبدالملک آمد و رفت داشت.^{۲۶} سمره بن جندب، ابوهزیره و ابراهیم نخعی در جعل حدیث به نفع امویان هر یک دستی داشتند.^{۲۷} در وجوب اطاعت از آنان و اولی الامر دانستن آنها^{۲۸} و اینکه خلفا در روز قیامت از حساب و کتاب معاف هستند، احادیثی جعل نمودند.^{۲۹}

شاعران پاکباخته و شیدای اهل بیت پرواضح است که قالب شعری آوازخوانان لَهوی سرا، غالباً غزل و اشعار عاشقانه بوده است. کمتر خواننده‌ای قصیده‌ای را برای خواندن برمی‌گزیند. خصوصاً اینکه شعر سیاسی باشد. خوانندگان آن دوره چه از بُعد هنری و حرفه‌ای، چه برای وسیله امرار معاش خود، همواره خوشه چین خرمن شاعران بودند و نفوذ شاعران میان مردم قابل مقایسه با موقعیت مغنیان نبود. آوازخوانان با تأثیر قرار دادن احساسات مردم، موجب سرگرمی و هیجان و طرب آنان می شدند و حال آنکه شاعران قصیده سرا بیشتر اندیشه و باور مخاطب را هدف قرار می دادند. از این رو، چندان غیر طبیعی نیست که همسنگ

شاعران، مغنیانی نبودند که در دفاع از حقانیت و مظلومیت اهل بیت آواز بخوانند. اصولاً طبیعت آوازخوانی در آن ایام چندان با مبارزه سیاسی هماهنگ نبود. چنانکه گفته شد، در عصر جاهلی هم دو نوع آواز طرفدار داشت. یکی موسیقی قبان و دیگری موسیقی نوحه خوانان. در صدر اسلام پیامبر گرامی (ص) هر دو را صوت شیطانی خواندند، زیرا اولی هواها و خواهشهای نفسانی و شیطانی را برمی‌انگیخت و دیگری در سوگ کسانی مرثیه خوانده می‌شد که دخترکشی از افتخارات آنان به شمار می‌رفت.

پس از حاکمیت امویان بر سرزمینهای اسلامی، هر ندای حق خواهی خاموش می‌شد. طبیعی است وقتی عده و عده فراهم نیست، باید راههای دیگری برای مبارزه پیش گرفت. کاری که خاندان اهل بیت (ع) انجام می‌دادند، بیدارگری مردم بود. برخی از این راهها موارد ذیل بود:

۱. نوحه بر شهیدان کربلا.

۲. دعا خواندن امام سجّاد (ع) و تکبیر آن میان مردم.

۳. تدریس و تشکیل حلقات علمی از سوی امام باقر و امام صادق (ع).

۴. مدیحه سرایی شاعران پاکباخته و شیدای اهل بیت.

برگزاری مراسم سوگواری در آن زمان به معنای اعلام براءت و انزجار از عملکرد یزید بن معاویه و جانشینان او تلقی می‌شد. مردم ستمدیده جز ناله بر شهیدان خود چاره دیگری نداشتند. نوحه خوانی فریاد اعتراض و شکایت در عصری بود که ظلم و بیدادگری جامعه اسلامی را فرا گرفته بود. حضرت سکینه از عبدالمسلک غلام خود خواست که نوحه گری را از ابن سُرّیج فراگیرد و در عزای پدر و برادران و خویشان خود نوحه خوانی نماید. غریض مغنی که هنوز به مطربی روی نیاورده بود، به خواسته حضرت سکینه عمل کرد و این اشعار را با آواز بلند می‌خواند^{۳۰}:

يَا اَرْضُ وَيَحِكْ اَكْرَمِي اَمَوَاتِي فَلَقَدْ ظَلَمْتَ بِسَادَتِي وَ حُمَاتِي

بنابراین، شرایط حاکم بر جامعه اقتضا می‌کرد که مظلومان و ستمدیدگان با نوحه خوانی به طور غیر مستقیم مخالفت خود را اعلام کنند، در مقابل، ظالمان و ستمگران هم با ترویج غناء مطربی و شرابخواری و فسق و فجور، مردم را انسانهایی پوچ و بی هدف و لالایی و بی بندبار ساخته بودند. بدیهی است طبیعت لهُو و لعب بودن دنیا هم با دومی سازگارتر است.

اما شاعران پاکباخته و شیدای اهل بیت، علی‌رغم فشارها و تهدیدهای فراوان از پاننشستند و از هر فرصتی برای مدح اهل بیت استفاده می‌کردند. با اینکه می‌دانستند عاقبت کار آنان زندان، تبعید یا شهادت است. در اینجا مناسب است به ذکر شرح احوال تنی چند از این حامیان ولایت بپردازیم:

۱. کثیر عَزَّه (۱۰۵ هـ)

او شاعری شیعی و اهل حجاز بود.^{۳۱} در شاعری همپایه عمر بن ابی ربیع، جریر، فرزدق و جمیل به شمار می‌رفت. اشعاری در مدح اهل بیت (ع) سروده است. مَسُور بن عبدالمکمل می‌گفت: آنانکه شعر کثیر را نقل می‌کنند، اگر خوانندگان کنارشان نباشند، ضرر نکرده‌اند.^{۳۲} یعنی غزلهایی که او سروده است، به کار مطربان نمی‌آید. او هر وقت به کودکان خردسال اهل بیت (ع) می‌رسید، احترام می‌کرد. عمر بن عبدالعزیز در وصف او می‌گفت: «نیکان بنی هاشم را از بدانشان با محبت کثیر تشخیص می‌دهم». کثیر احترامی خاص برای حضرت سکینه قائل بود و او را به عنوان استادی ادیب و نکته‌سنج قبول داشت. از این روگاه اشعار خود را بر آن حضرت عرضه می‌کرد و آن حضرت اشکالات شعری او را گوشزد می‌نمود.^{۳۳}

کثیر، عمر بن عبدالعزیز را به دلیل آنکه سب و ناسزاگویی بر امام علی (ع) را ممنوع ساخت، در اشعار خود ستوده است.^{۳۴}

وَلَيْتَ فَلَمْ تَشْتُمْ عَلِيًّا وَلَمْ تُخِفْ بَرِيًّا وَلَمْ تَشْتَبِعْ مَقَالََةَ مُجْرِمِ
وَقُلْتَ فَصَدَقْتَ الَّذِي قُلْتَ بِالذِّي فَعَلْتَ فَأَضْحَى رَاضِيًّا كُلُّ مُسْلِمِ

به خلافت رسیدی و امام علی (ع) را دشنام ندادی و هیچ انسانی را نترسانیدی و از گفتار هیچ ستمگری پیروی نکردی و من شهادت می‌دهم که به آنچه گفתי عمل کردی، پس هر مسلمانی از تو خشنود است.

کثیر افتخار این را داشت که امام باقر (ع) در تشییع جنازه وی حاضر شود. امام (ع) زنان را با آستین خود کنار می‌زدند و می‌فرمودند: کنار روید، می‌خواهم جنازه او را از زمین بلند کنم.^{۳۵}

۲. فرزدق (۱۱۰ هـ)

همان بن غالب مشهور به فرزدق نیز از شاعران علاقه‌مند به اهل بیت (ع) بود. او با

سرودن قصیده میمیه در وصف امام سجّاد (ع) هنگامی که به همراه هشام بن عبدالملک به حج رفته بود^{۳۶}، موجب شد که خلیفه کینه او را به دل گیرد. قصیده میمیه فرزدق با این بیت آغاز می‌شود:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُهُ الْبَطْحَاءُ وَطَأْتَهُ
وَالْبَيْتُ تَعْرِفُهُ وَالْحِجْلُ وَالْحَرَمُ^{۳۷} ...
این همان کسی است که مکه اثر پاهایش را می‌شناسد، خانه خدا و جای
جای این سرزمین مقدّس او را می‌شناسد.

این هم نوعی دیگر در روش مبارزاتی علیه امویان بود. در واقع او با مدح امام می‌خواهد به هشام بفهماند که تو ظالمانه فرزند او را کشتی و مردم شیفته اهل بیت هستند. از آن پس قصیده او سرزبانها جاری شد و فرزدق جاودانی.

الکُمَيْتِ بْنِ زَيْدِ اسَدِي (۱۲۶هـ)

کمیت سال ۶۰ هجری به دنیا آمد. در شعر و فقه شهرتی بسزا کسب کرد. فرزدق شعر او را می‌ستود. او شاعران زمانه خود را موعظه می‌کرد که دیگر درباره «أَطْلَالٍ وَ دِمْنٍ» یعنی ویرانه‌ها و خانه‌های خراب شده، شعر نگویند:

فَدَعَ ذَكَرَ مَنْ لَسْتَ مِنْ شَأْنِهِ
وَلَا هُوَ مِنْ شَأْنِكَ الْمُنْصَبِ
زیرا او زمانه را دگرگون شده می‌دید. ظلم و ستم علیه بنی هاشم همه جا را گرفته بود
و مدح و ستایش را تنها شایسته آنان می‌دانست^{۳۸}:

وَهَاتِ الثَّنَاءَ لِأَهْلِ الثَّنَاءِ
بَنِي هَاشِمٍ فَهُمْ الْأَكْرَمُونَ
بِأَصْوَبِ قَوْلِكَ فَالْأَصُوبِ
بَنِي الْبَاذِخِ الْأَفْضَلِ الْأَطْيَبِ

در اشعارش موسوم به هاشمیات مکرّر خاندان اهل بیت را ستوده است^{۳۹}:

إِنَّ الرَّسُولَ - رَسُولَ اللَّهِ - قَالَ لَنَا
مِنْ مَوْقِفٍ أَوْقَفَ اللَّهُ الرَّسُولَ بِهِ
أَنَّ الْإِمَامَ عَلِيًّا غَيْرَ مَا هَجَرَا
لَمْ يُعْطِهِ قَبْلَهُ مِنْ غَيْرِهِ بَشْرًا

او علیه حاکم مدینه خالد القسری و خلیفه شعری گفت. خالد هم از مغنیان خود خواست، روی شعر او آهنگی بسازند. سپس آنها را فرستاد تا همان اشعار را نزد خلیفه بخوانند. خلیفه با شنیدن آن اشعار دستور قتل کمیت را صادر کرد.^{۴۰} امام باقر (ع) در حق او دعا می‌فرمود.^{۴۱}

جاحظ که خود از طرفداران جماعت عثمانیه است، در حق او گفته: «مافتح للشیعة باب الحجاج الا الکمیت»^{۴۲} از شگردهای او این بود که با تکرار مدایح رسول اکرم (ص)

به نوعی فضایل و مکارم اهل بیت را بیان می‌کرد. زیرا در زمانی می‌زیست که بردن نام علی (ع) جرم بود، پس با شکوه ذکر کردن نام پیامبر، به مفهوم زنده کردن نام وارثان برحقّ او قلمداد می‌شد:

الی السراج المنیر احمد لایعدلنی رغبة ولا رهب

جالب اینجاست جاحظ که ظاهراً میانه خوبی با او ندارد و او را از غالیان می‌خواند، این گونه مدایح را از «عجایب حماقتهای» کمیت برمی‌شمارد.^{۴۳} ابن رشیق پاسخ نادانی جاحظ را چنین گفته است: «در زمان بنی امیه، بردن نام علی جرم بود و کمیت از ذکر نبی، نام علی را منظور داشت.»^{۴۴} سیّد مرتضی هم به زیبایی این مسأله را تأیید کرده است.^{۴۵}

از جمله شاعرانی که حاضر نشدند علیه امام علی (ع) شعر بسرایند، عبدالله بن عمر العبلی بود.^{۴۶} هشام بن عبدالملک از خالد قسری حاکم مدینه خواست که شاعران در محافل ادبی از علی به نیکی یاد نکنند و به آن حضرت ناسزا گویند. عده‌ای از شاعران پاکباخته چون عبدالله بن کثیر السهمی و اکنش نشان داده و علیه خلیفه و در مدح امام علی و فرزندانش شعر سرودند.^{۴۷}

لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَبَّ عَلِيًّا وَحُسَيْنًا مِنْ سَوْقَةِ وَامَام

شاعرانی هم مرثیه وجه غالب اشعار آنان بود. ابوالأسود الدؤلی^{۴۸}، سلیمان بن قنّة التیمی^{۴۹} ابودهبیل الجمّحی^{۵۰} و الفضل بن العباس بن عتبه^{۵۱}، امویان را هجو و در رثای امام علی (ع) و امام حسین (ع) شعر می‌سرودند. پیاپی بودن سوگها و مصیبت‌هایی که پس از شهادت امام علی (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) بر خاندان و فرزندان اهل بیت (ع) وارد شد، شاعران پاکباخته و شیدای خاندان رسالت را برانگیخته بود که در اشعار خود بیشتر مرثیه‌سرایی کنند، تا از این طریق مظلومیت آنان را مطرح کنند.^{۵۲} این تنها وسیله بیدارگری و اطلاع‌رسانی آن زمان بود.^{۵۳}

سیّد اسماعیل الجیمیری (۱۷۳ هـ) هم از این دسته شاعران بود. او در اشعارش بنی‌امیه را بدعت‌گذار می‌خواند و سنت‌های ناپسند برجای مانده را به شیخین نسبت می‌داد.^{۵۴}

او در شعری که بسیار معروف است، چنین گفته:

أمرر علی جدّ الحسین فقل لإعظمه الزکیّة ...

بر قبر حسین گذر کن و به استخوانهای معطر او بگو: ای استخوانها! پیوسته از ابری سنگین و پرباران سیراب باشید. چون بر قبر او رسیدی، محمل خود را نگهدار و بر آن پیکر پاک که زاده آن مرد پاک و آن بانوی پاک است، گریه کن، همچون گریه مادر فرزندمرده‌ای که تنها جگرگوشه خود را از دست داده است. ۵۵.

ابن مُعْتَز در توصیف اشعار سید حمیری چنین می‌گوید^{۵۶}: «لم یترک لعلی بن ابی طالب فضیلة معروفة الا نقلها الی الشعر بالاضافة الی هجاء الأمویین». او می‌گوید: «هیچ فضیلت شناخته شده‌ای را از علی بن ابی طالب نمی‌توان سراغ کرد، جز آنکه سید حمیری در شعر خود اظهار کرد، به علاوه هجو و بدگویی از امویان».

عمر بن ابی ربیع، شاعر غزلسرای امویان

غزل در عصر اموی تابعی شد از غزل در دوره جاهلی، چه چنانکه می‌دانیم، خاستگاه غزل شرایط اجتماعی و فرهنگی مشحون از احساسات و عواطف است. در عصر جاهلی غزل غالباً در دو قالب: ابراز احساسات بر «أطلال و دِمن» یعنی ویرانه‌های انباشته شده و خانه‌های فروریخته که یادآور گذشته مغموم و تاریک و خاطرات تلخ آنان بود؛ یا در تشبیب زنان و دختران زیبا روی قبیله بود.

این نوع غزل که هم باعث اشتها زنان می‌شد و هم موجب می‌شد که دختران دم بخت زودتر ازدواج کنند، در فرهنگ جاهلی، امری نکوهیده نبود. نگرانی آنان از این بود که مبادا شاعر قبیله از آنان بدگویی کند، در آن صورت باعث نابودی و سرافکنندگی شخص یا اشخاص مزوم می‌شد.

در عصر حاکمیت اسلام، دیگر شرایطی برای حیات این نوع غزل نبود. سرودن این گونه شعرها ممنوع شد و شاعران این اشعار، به تعبیر قرآن کریم مردمی گمراه و اغواگر خوانده شده بودند.

طبیعی است با ترویج اخلاق انسانی و نفی هر گونه رذائل اخلاقی، شعر تبدیل به ابزاری برای دانش و حکمت گردید و غزل به بیان احساسات لطیف و پاک انسانی می‌پرداخت. زیبایی‌های طبیعت به کار گرفته می‌شد تا شمایل ظاهری و باطنی محبوب در آن قالبها به تصویر کشیده شود. از این رو، شعرا که دیگر گفتن شعرهای تشبیبی را بر خود حرام کرده بودند، به سرایش شعرهای نسیمی روی آوردند. اشعار نسیمی در تناسب

کامل با اخلاق اسلامی بود. مضامین قصاید هم دربردارنده اخلاق و حکمت بود. چیزی نگذشت که رفته رفته با روی کار آمدن فرزندان ابوسفیان که تا دیروز در لباس نفاق و ریا داعیه دار مسلمانی بودند، اکنون با سر دادن ندای «لیتَ آشیاخی بیدر شهداو» زمام امور حکومت اسلامی را در کف بی کفایت خود گرفته بودند. بدیهی است همه چیز بار دیگر رنگ و بوی عصر جاهلی را به خود می‌گیرد. شعر یا قصیده‌ای می‌شود در جهت تحکیم پایه‌های حکومت یا غزلهایی می‌شود در جهت تحریک احساسات و عواطف مردم برای مقاصد نفسانی. مداحان دربار هم به طمع دریافت صله‌های بیکران، داد تملق و چاپلوسی را سر می‌دادند و غزلسرایان دربار اموی هم در تشبیب زنان و دختران مسلمان از یکدیگر سبقت می‌گرفتند.

به نظر من خاستگاه غناء و موسیقی در این دوره، رواج بیش از حد غزلسرایی بود. مغنیان و آوازخوانان هر روز دنبال غزلی نو بودند تا آوازی جدید و آهنگی تازه ابداع کنند، تا نزد مردم و والیان حکومتی تقرب جویند. سرودن اشعار نغز و بی دلیل کار آسانی نبود، لیکن پرورش مغنیان و آوازخوانان کنیز و غلام که زمینه‌های آن به دلیل حضور اسیران هنرمند فراهم شده بود، در مراکز متعدد رواج داشت؛ از این رو، رقابت میان این گروه فزونی گرفت. این رقابت موجب رواج موسیقی در این دوره شد. تشویق‌های مردمی و پادشاهای هنگفت حاکمان اموی به مغنیان و مطربان، در عصری که فقر و تنگدستی و محرومیت و شکاف طبقاتی بیداد می‌کرد، گرایش به این حرفه امری طبیعی بود. علاوه بر این، مقبولیت اجتماعی این دسته چنان بالا رفته بود که گاه مردم آنان را نمایندگان و مقربان خلفا به حساب می‌آوردند و از نفوذ کلام و حضورشان بهره‌گیری می‌نمودند. جایگاه شاعران مداح و غزلسرایان ستایشگر و نفوذ و تأثیر آنها نزد خلفا بیش از مغنیان بود. چه تا شاعر غزلسرا نباشد، خواننده‌ای تولید نمی‌شود. پس خوانندگان همواره توفیق خود را وامدار غزلسرایی می‌دانستند که «با سرودن غزلهای و قطعات کوتاه موسیقایی، زمینه رشد و تعالی آنان را فراهم می‌کردند. یکی از کسانی که بیشترین نقش را در گسترش موسیقی و غزل در این دوران داشت، عمر بن ابی ربیع (۲۳-۹۳ هـ) بود.»^{۵۷}

عمر بن عبدالله بن ابی ربیع در خانواده‌ای ثروتمند متولد شد. پدرش عبدالله از بزرگانان یمن بود. مادرش عطرها یمنی می‌فروخت. پیامبر اکرم (ص) عبدالله را به حکمرانی جند از شهرهای یمن فرستاد. او غلامان حبشی بسیاری در منزل داشت.

بنابراین عمر بن ابی ربیعہ در ناز و نعمت بسیار همراه با خدم و حشم و در ہم نشینی با بزرگان رشد و نمو کرد.^{۵۸}

ثروت بسیار، داشتن جایگاه اجتماعی ممتاز و هوش و استعداد سرشار، او را از هر شاعر دیگری برتری بخشیده بود. در ۲۰ سالگی دوران یزید بن معاویہ را سپری کرد. او نیز بسان بسیاری دیگر از جوانان آن روزگار، شناخت چندانی از اهل بیت نداشت. به دلیل قدرت مالی و توانمندی ادبی و هنر غزلسرای، خیلی زود تحت تأثیر شرایط زمانه قرار گرفت. از حکایتی که صاحب الاغانی نقل کرده، معلوم می شود که امام علی (ع) را چندان نمی شناخته. روزی ابن عباس از روی هوش کم نظیری که داشت قصیده ای بلند را از آخر به اول خواند و موجب حیرت عمر بن ابی ربیعہ شد. ابن عباس به او گفت: حافظه من در مقابل حافظه علی بن ابی طالب هیچ است.^{۵۹}

نقل این مطالب ما را به فضای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن دوران نزدیکتر می کند. به هر روی، شاید عمر بن ابی ربیعہ تنها کسی است که جرأت داشته درباره دختران و زنان مکه و مدینه و حتی دختران و زنان خلفا غزل بسراید. طبیعی است شعر او موجب افتخار و امتیاز عده ای و موجب دلخوری و رنجش خاطر زنان مؤمنه می شد. با این حال کمتر کسی شہامت داشت از او شکایتی بکند یا به او آسیبی برساند. دلیل آن بسیار روشن است. افزون بر آنچه گفته شد، اصولاً هدف و خواست دستگاه اموی بها دادن به این جماعت بود. چه اینان هم مواد شعری موسیقیدانان را فراهم می کردند و هم با سرگرم کردن مردم، توجه آنها را از مظالم و ستمگریهای حکومت منصرف می نمودند. یکی دیگر از عوامل شهرت عمر بن ابی ربیعہ این بود که به دلیل ثروتمند بودن، به مغنیان و آوازخوانان صاحب نام، پول می داد تا غزلهای او را در الحان مختلف بخوانند. به غریض بابت خواندن یکی از غزلهایش پنج هزار درهم حق الصوت داد.^{۶۰} خود نیز دو کنیزک خوش آواز به نامهای بغوم و اسماء داشت که هر قطعه ای که می سرود، نخست به آنها عرضه می کرد و آنها اشعار وی را در الحان متفاوت می آزمودند.^{۶۱} اساساً منزل اشرافی وی محل تردد اهل شعر و موسیقی بود. او اشعار خود را روی کتف شتر می نوشت و برای هر زنی که در تشییع او شعر گفته بود، می فرستاد.^{۶۲}

خلفای اموی چون ولید بن یزید، سلیمان بن عبدالملک، ولید بن عبدالملک و ... از مغنیانی چون حکم الوادی، ابن جرّیح، مطیع بن یاس، ابن سُرّیح، ابن عایشه، عَطَرَد و ... می خواستند که اشعار او را بخوانند. ابن قُتیبه او را مردی فاسق خوانده، زیرا که متعرض

زنان در ایام مناسک حج می‌شد. او می‌گوید: «وکان عمر فاسقاً یتعرضُ للنساء الحَوَاج فی الطواف و غیره من مشاعر الحج یُشَبِّبُ بهنَّ». ^{۶۳} عمر بن عبدالعزیز او را از این کار برحذر داشت و تبعیدش کرد. ^{۶۴} عمر بن ابی ربیع، بی‌پروایی و تجرّی و رذالت را به حدّی رسانده بود که بی آنکه از کسی واهمه‌ای داشته باشد، در ایام حج در حالی که مُحَرَّم بود! در کمین دختران و زنان مسلمان می‌نشست و هر زن زیبایی که می‌دید، در وصف شمایل و محاسن او غزل می‌سرود. ^{۶۵}

ابوالأسود الدؤلی از او بی‌زاری جست، زیرا عمر، متعرضِ زنِ او هنگام طواف شده بود. شاید دلیل این همه بی‌حیایی او، احساس امنیتی بود که او نسبت به خود داشت. او زنان و دختران خلفا را تشبیب کرد و به آنان تقرّب جست. أمّ حکم، أمّ محمد دختر مروان، فاطمه دختر عبدالملک بن مروان، لبابه دختر ولید بن عتبّه و ... از جمله زنانی هستند که نه تنها خلفا به او تعرض نمی‌کردند، که با او همنشینی و مجالست بسیار داشتند.

سلیمان بن عبدالملک (۹۹ هـ) عمر را نکوهش کرد که چرا در مدح ما شعر نمی‌گویی؟ عمر در جواب گفت: تا زنان زیبا روی هستند، نوبت به شما نمی‌رسد. خانواده‌های شریف همواره نگران وضع موجود بودند. به دخترانشان توصیه می‌کردند که حجاب خود را خوب نگهدارند که مبادا چشم عمر به آنان بیفتد. هشام بن عروه می‌گفت: مراقب باشید دخترانتان اشعار عمر را روایت نکنند که در ورطه زنا درمی‌غلتنند. ^{۶۶} به هر حال، از جمله عواملی که باعث می‌شد عمر به انجام این امر زشت تشویق شود، تقاضای زیادی بود که عده‌ای از زنان از او داشتند. عایشه دختر طلحه نیز از این گروه بود. ^{۶۷} کتاب الاغانی مشحون از این حکایات است. ^{۶۸} در واقع این پرده‌دریها و هرزگیهای عمر صحنه‌ای است از فساد حاکم بر جامعه‌ای که خلفای اموی حاکمان آن بودند. سرانجام عمر بن ابی ربیع که همواره تیغ چشمهایش دام بلای زنان می‌شد، دچار نفرین مؤمنانی شد که به او دشنام می‌دادند. در بیابان اسیر توفان شد و خارهای مغیلان چنان در تن او فرو شد که از شدت خونریزی جان باخت.

نقش کنیزکان مُعَنّیه در امور حکومتی

موالی و بردگان در همه شئون اجتماعی حضور داشتند. بسیاری از جَرَف و مشاغل را اینان وارد جامعه اسلامی کردند. در منازل حضوری چشمگیر داشتند. همه

ثروتمندان مکه و مدینه و شام و مصر از وجود بردگان اعم از غلام و کنیز استفاده می‌کردند. کسانی که به امور سرگرمی و شاعری و خوانندگی می‌پرداختند، بیشتر در کانون توجه بودند. آرایشگران، نوازندگان، رقاصان، خیاطان و ... در دربار خلفا به کارهای مختلف اشتغال داشتند. خلفای اموی و عباسی که غرق در عیش و عشرت بودند، از وجود این بندگان هر گونه بهره‌کشی می‌کردند. بیشتر تمتع خلفا از کنیزکان و غلامان مطرب بود. کسانی که به کرشمه چند کار انجام می‌دادند. دف در کف، اشعار امثال عمر بن ابی ربیع را می‌خواندند و می‌رقصیدند و باده در دست خلیفه سرمست از نخوت و غرور را بیهوش و مدهوش حرکات و عشوهِ گری‌های خود می‌کردند. کیست که در این مجالس باشد و به طرب نیاید؟ چشم و گوش و دل در بند نگار و سماع و غناء؛ و عقل و هوش و جان، اسیر می‌و باده و شراب، خلیفه که سهل است، اگر حسن بصری هم در این مجالس حاضر می‌شد، چنان سماع می‌کرد که پروانه گرد شمع.

کتاب الاغانی و دیگر کتب شعر و ادب عربی مملو از این طرب زدگان نابخرد است که زمام حکومت مسلمین را در کف بی کفایت خود داشتند و جز ننگ بر دامن فرهنگ و تاریخ بر جای نهدند.

ولید بن یزید باده می‌نوشتید و آواز ابن عایشه را می‌نوشید. مدام خواهان تکرار آواز او می‌شد، به طوری که چنان عنان عقل گسسته می‌شد که شروع به بوسیدن سر تا پای مغنی می‌کرد و ... سپس هزار دینار طلا به او می‌بخشید. اما همین ابن عایشه بینوا گوش به فرمان یکی دیگر از والیان اموی به نام غمر بن یزید نکرد و برایش آواز نخواند. او را بالای بام قصر بردند و به زیر افکندند و جانش ستانند.^{۶۹} حکایت دلدادگی یزید بن عبدالملک به حبابه مغنیه زبانزد و مذکور در کتب مختلف است.^{۷۰} احوص شاعر دربار امویان برای او شعر می‌سرود:

وَمَا الْعَيْشُ إِلَّا مَا تَلَدُ وَتَشْتَهِي وَإِنَّ لَامَ فِيهِ ذُو الشُّنَانِ وَقَنَدَا

زندگی جز کامجویی و شهوت خواهی نیست، هر چند کسانی بر حذر دارند و ملامت کنند.

خلیفه امور حکومتی، عزل و نصب کارگزاران را به حبابه سپرده بود! نماز جمعه را به خاطر او رها کرد و او را لباس پوشاند و به جای خود برای نماز جمعه فرستاد! از قضا، حبابه درگذشت. سه روز کنار جنازه او زار زد تا خود نیز با او همسفر شد.^{۷۱} جاحظ می‌گفت: «إِنَّهُ لَمْ يَزَلْ لِلْمَلُوكِ إِمَاءً يَخْتَلِفْنَ فِي الْحَوَائِجِ وَيَدْخُلْنَ فِي

الدواوین». یعنی تا این زمان (شاید از حدود ۲۴۰ - ۲۵۵) همچنان مقالید امور حکومتی در دست برخی از کنیزکان است که در شؤون دیوانی و دفتری و خزانه‌داری مملکتی دخالت می‌کنند! ۷۲

در عهد مهدی عباسی خیرزان مغنیه همه کاره امور قصر خلیفه بود ۷۳، ولی همین کنیزک، امور حکومتی را در عصر هادی عباسی به دست گرفته بود، تا جایی که به دسیسه او دیگر کنیزکان خلیفه نگون بخت را خفه می‌کردند. ۷۴ یحیی بن خالد برمکی وزیر عباسی بر اساس نظر او حکم صادر می‌کرد. ۷۵ ذات الخال، مغنیه ولایت فارس را به مردی که عاشقش بود سپرد. ۷۶ غریب مغنیه مأمون امر کرد رفیقش ابراهیم بن المدبر را از حبس خارج کردند. ۷۷ مأمون به علویه می‌گفت: «یا علویه! خذِ الخِلافةَ مِنی وَاَعْطِنی صَاحِبَةَ الصَّوْتِ.» «ای علویه عنان خلافت را از من بگیر و در عوض این کنیزک خواننده را به من بسپار!» ۷۸

مهدی عباسی در بیت شعری خطاب به کنیزک خود به نام جوهر می‌گوید: «تو در خلافت سزاوارتر از من هستی.» ۷۹

عَنْبِتِ فِجَاحِ الْبَيْتِ مِنْ رَيْقِكَ بِالْعَنْبِرِ
فَأَنْ شِئْتَ فَنِي كَفِّكَ خَلْعُ ابْنِ أَبِي جَعْفَرِ ۸۰

در عصر مستکفی عباسی هم یک کنیزک شیرازی به نام «حُسْنُ الشِّيرَازِيَّةِ» ۸۱ ولایت شهری را به توزون ترک واگذار و خلیفه المتقی را عزل و المستکفی را نصب کرد. ۸۲ ولید بن عبدالملک اموی هم به ابن سربج کیسه‌های دینار داد و او را سزاوار حکومت خواند. ۸۳ بذل و بخششهای بی حساب خلفا به شاعران و مغنیان از شمار بیرون است. هارون دوم زرعه بزرگ خود را به دحمان اشقر بخشید. ۸۴ حتی خود کنیزکان گاه بهترین هدایایی بودند که خلفا آنها را بذل و بخشش می‌کردند. ۸۵

هر چند در ظاهر در عصر عباسی جواری در امور اداری و دیوانی و خزانه‌داری به کار گرفته می‌شدند و به اصطلاح بهره‌کشی از آنها تخصصی شده بود، با این حال این کنیزکان که موسوم به قهرمانه بودند، در امور عزل و نصب هم دخالت می‌کردند و عملاً قدرت را به دست گرفته بودند. ۸۶

واکنش دستگاه اموی در برابر مخالفت‌های مردمی
جو خفقان و استبداد در دستگاه اموی مانع از هر گونه اظهار نظری علیه سیاست‌های

دربار می‌شد. شرایط اجتماعی و فرهنگی مطابق خواست آنان فراهم شده بود. هر گونه مخالفتی چه با شیوه‌های حکومتی، چه مسائل فرهنگی و اجتماعی در نطفه خفه می‌شد. کسی حق نداشت در باب حرمت شراب و شطرنج و نرد و قمار و غناء سخنی بگوید، زیرا مخالفت با اینها موجودیت و هویت دستگاه را زیر سؤال می‌برد.

مطالعه زندگی‌نامه خوانندگان و نوازندگان دوران اموی و عباسی، نشان می‌دهد که هیچ‌یک از اینان توازن و ثبات رأی نداشتند. تابع اوضاع زمانه بودند. هر طرف که مسیر باد تندتر بود قرار می‌گرفتند و خود را با شرایط فرهنگی و اجتماعی و خواست و نیازهای کنونی عصر تطبیق می‌دادند. چنانکه برخی چون ابن سُرَیج^{۸۷} و غریض اول نوحه خوانی کردند، ولی چون رونق بازار غناء را بر طرفدار دیدند، به خواندن آوازهای مطربی روی آوردند.

برخی روایات هم حاکی از این است که وقتی مخالفان خواننده‌ای را نهی می‌کردند، او از آنان خواهش می‌کرد که بیت شعری را گوش کنند. مثلاً وقتی عطاء فقیه مکه به آواز ابن سُرَیج گوش داد، نظرش درباره او عوض شد.^{۸۸} معلوم می‌شود مخالفت تحریم کنندگان، ناظر به صرف آواز آنها نبوده، بلکه به دلیل این بوده که آنها این آوازه را در مجالس لهو و لعب می‌خواندند و مردم را گمراه می‌کردند.

در دوره اموی عموم خلفا مروّج مجالس لهو و لعب بودند. موسیقی، کاربرد جز در شکل لهو و لعبی نداشت. حانوت‌ها (حوانیت)، باشگاههای موسیقی (نادی) به مکانی برای هرزگی و فسق و فجور موسیقی همراه با رقص و بدن‌نمایی تبدیل شده بود. قینه‌ها و کنیزکان با لباسهای حریری دف می‌زدند و آوازهای نشاط‌انگیز و دلربا سر می‌دادند. کار مختّان چنان در ابتدال بالا گرفته بود که دختران و زنان مردم از فتنه و فساد در امان نبودند. در زمان هشام بن عبدالملک (۱۲۰ هـ) دستور تبعید و عقیم کردن مختّان و مطربان صادر شد. خالد بن عبدالله قسری که خود جزء مروّجان امور مطربی بود، در برهه‌ای از زمان مجبور شد، آنان را مورد پیگرد قرار دهد. حنین خواننده که اهل حیره بود، نزد خالد رفت و گفت: من هیچ راهی دیگر برای امرار معاش جز نوازندگی ندارم، خالد به او اجازه نوازندگی داد و شرط کرد که در مجلس فاسقان و عربده‌کشان و افراد فاسد الاخلاق برنامه اجرا نکند.^{۸۹} بنابراین، معاونت و همکاری و همراهی کردن فاسقان گناه محسوب می‌شد. حتی بعضاً خود مغنیان به اینکه مرتکب گناه و فعل حرام می‌شوند، معترف بودند. دحمان اشقر از خوانندگان مهدی عباسی بود. در یک شب ۵۰

هزار دینار پاداش دریافت کرد. در عین حال نماز و روزه و حج او ترک نمی‌شد.^{۹۰} او می‌گفت: «ما رأیتُ باطلاً أشبهَ بحقِّ الغناء».^{۹۱}

بنابراین موافقت یا مخالفت با غناء، تابع وضعی بود که در آن زمان پیدا کرده بود. هر کس داور وضع زمانه خود بوده است. جاحظ می‌گفت:

در این زمان (در سال ۲۱۵ هـ) جوانان شریف مدینه که با من دوستی و همنشینی دارند، صناعت موسیقی را فرا گرفته‌اند، جدّ را با هزل خلط نمی‌کنند و از حدّ خود تجاوز نمی‌نمایند. به همین دلیل مدینه از دیگر شهرها بهتر است.^{۹۲}

قرطبی در تفسیر خود ذیل آیه لهو الحدیث آورده که:

پیدایش اختلاف نظر میان فقهای اربعه اهل سنت که (همگان در عصر اموی و عباسی می‌زیستند) در خصوص حرام و حلال و مکروه و مباح بودن غناء، تابع شناختی بود که آنان از موسیقی زمان خود داشتند.

این سخن کاملاً صحیح است.^{۹۳} موسیقی می‌تواند در یک زمان ولی در چند مکان، در اشکال متفاوتی اجرا شود. در مکانی در قالب نوحه خوانی بر سیدالشهدا و شهیدان کربلا و در مکان دیگری نوحه بر خلیفه فاسق اموی و در مکانی همراه با شراب و رقص ... و در مکانی غناء مُتَنَّن و سنگین که خاص هنر دوستان شریف است و در مکانی مخنّثی دف در کف برای زنان لودگی و هرزگی کند و ...

وقتی عمر بن عبدالعزیز خلیفه باهوش و ظاهراً با تقوای اموی به مدت دو سال و اندی بر تخت جلوس کرد، دستور منع و جمع‌آوری مجالس لهو و لعب و تبعید شاعران لهوی چون عمر بن ابی ربیع و مغنّیان لهوی خوان را صادر کرد. لذا طی دستورالعملی به تمامی کارگزاران خود نوشت:

این مطربان بیگانه، مردم را با چیزهایی سرگرم می‌کنند که شیطان در چشمشان آراسته و مطبوع طبعشان ساخته، پس بر شماست که جلوی آنان را بگیرید و مسلمین را از فسق و فساد که به راه انداخته‌اند، نجات بخشید. سوگند به خدا، اکنون وقت جمع کردن بساط اینان است «فازجر عن ذلک الباطل من اللهو والغناء و ما أشبهه» «اگر دست برنداشتند، آنها را تعزیر و تأدیب کنید».^{۹۴}

زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز، نقطه عطفی است در تاریخ اسلام و تشییع وی ارادتی خاص به علی (ع)، فاطمه و فرزندان او اظهار می‌کرد. تا حدودی بساط فسق و

فجور امویان را در هم پیچید. طبیعی است در این روزگار شاعران و مطربان هر یک به کنجی بخزند و از دسترس عموم دور باشند.

عمر بن عبدالعزیز به مربی فرزند خود توصیه‌هایی کرده که شرایط زمانه را بخوبی توضیح و دغدغه‌ها و نگرانیهای او را نشان می‌دهد:

من تو را به دلیل صلاحیتی که داشتی برای ادب کردن فرزندم انتخاب کردم. اولین چیزی که باید به او بیاموزی این است که بداند در زندگی خود به ملاهی و لهو و لعب روی نیاورد. من از مؤمنان و بزرگان شنیده‌ام که «حضور در مجالس لهو و لهب و گوش دادن به آوازاها و غوطه زدن و افراط در امور لهوی، موجب می‌شود که نفاق در قلب انسان رشد کند» و به او توصیه کن که از این مراکز دوری جوید.^{۹۵}

بنابراین، نفس حضور در این مجالس مفسده‌انگیز تلقی می‌شد و مقصود از ملاهی و غناء، شرکت جستن در مجالس لهو و لعب آن چنانی بود که خلیفه خوش‌نام اموی را سخت نگران کرده بود و احتمالاً همین نکته باعث شده که بسیاری غناء را مجلس غناء تفسیر کنند، چنانکه قرطبی در تفسیر خود ذیل آیه «الذین لا یشهدون الزُّور» گفته: یعنی «لا یشهدون مجالس الغناء».^{۹۶}

پی‌نوشت‌ها:

۱. الشعر و الغناء فی المدینة و مكة، ص ۱۱۸.
۲. الاغانی، ۴/۲۴۰.
۳. همان، ۸/۹.
۴. همان، ۱/۲۹۸.
۵. الشعر و الغناء، ص ۱۱۹.
۶. طبقات فحول الشعراء، ابن سلام، ص ۱۳۸.
۷. الاغانی، ۴/۲۳۳ - ۲۳۴.
۸. جزیره‌ای است در دریای سیاه. الوافی بالوفیات (ذیل الأحوص الشاعرا). عمر بن عبدالعزیز، عمر بن ابی ربیع را هم به این جزیره تبعید کرد. طبقات فحول الشعراء (ذیل الطبقة السادسة).
۹. الاغانی، ۳/۲۶۸. عوانه می‌گوید: «هنگام مرگ بر بالین او حاضر شدم، هرچه از او خواستم بگوید: لا اله الا الله، نتوانست و ابیاتی از اشعار خود را تکرار می‌کرد.» نک: الثعازی و المرانی، مدائنی (۲۲۵ هـ) (ذیل باب الجفأة عند الموت).

۱۰. همان، ۷۱/۱۰ - ۹۴؛ الشعر والشعراء، ابن قتیبه، ۲۹۵/۱.
۱۱. شعر مروان بن ابی حفصه، حسین عطوان، ص ۳۳.
۱۲. الشعر والشعراء، ص ۴۸۱.
۱۳. الاغانی، ۷۵/۱۰.
۱۴. یک بار هم به این آیه کریمه از سوره انفال / ۷۵ تمسک کرد: «والذین آمنوا من بعد و هاجروا و جاهدوا معکم...».
۱۵. شعر مروان بن ابی حفصه، ص ۹۱.
۱۶. همان، ۵۴.

امورٌ بمیراث النبی و لیثها
 الیکم تناهت فاستقرت و انما
 فانتَ کما بالخرم طاب و ناسرُ
 الی اهله صارت بهنّ المصائرُ

۱۷. الشعر والشعراء، ص ۴۷۳.
۱۸. الاغانی، ۳۷/۱ - ۳۹.
۱۹. تاریخ طبری، ۱۱۴/۲.
۲۰. اعیان الشیعه، ۴۶۰/۷.
۲۱. ادب النواص (ذیل فصل فی اشتقاق اللغة، ابی خلدّه باخاء ذکر کرده و در الاغانی (ذیل شرح الاعشی (همدان) آورده: ابی کلدّه الیشکری و در ذیل اخبار ابی جدّه باجم ذکر کرده.
۲۲. حیاة الشعر فی الکوفة الی نهاية القرن الثاني للهجرة، یوسف خلیف، ص ۴۱۷.
۲۳. همان، ص ۴۱۹.
۲۴. الاغانی، ۱۱۰/۱۵.
۲۵. همان، ۲۳۵ - ۲۳۳. جمع الجواهر فی الملح و النوادر الحصری (۴۵۳ هـ) (ذیل باب ابودلامه و المنصور)، نهاية الارب (ذیل فصل من نوادر ابی دلامه).
۲۶. الامامة والسياسة، ۱۰۸/۲.
۲۷. تذکرة الحفاظ ذهبی، ۷۲/۱.
۲۸. المصنّف عبدالرزاق، ۳۲۹/۱.
۲۹. تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۶.
۳۰. الاغانی، ۲۴۸/۱ (ذیل اخبار ابن سُرّیج و نسیه).
۳۱. الاغانی، ۳۷/۹؛ اعیان الشیعه ۲۵/۹.
۳۲. الاغانی، ۳۸/۹.
۳۳. همان، ۱۱۲/۱۶.
۳۴. همان، ۴۰/۹؛ الحماسة البصریة (ذیل باب التائبین والرّثا)، الشعر والشعراء (ذیل شرح حال کثیر)، العقد الفرید (ذیل باب وفود کثیر والأحوص علی عمر بن العزیز).
۳۵. همان، ۴۲/۹.
۳۶. هشام خلیفه حاکم بر دمشق بود. زید بن علی فرزند امام سجّاد (ع) در زمان او قیام کرد که به دست کارگزاران او کشته شد و جنازه اش به دار آویخته گردید.

۳۷. الاغانی، ۳۲۴/۹ - ۳۴۰. نک: كشف المحجوب ص ۱۱۲؛ المجلس الصالح المعافى (۳۹۰ هـ) (ذیل خبر آخر لذي القرنين)؛ المحاسن والمساوی البيهقي (۳۲۰ هـ) (ذیل محاسن صلات الشعراء)؛ المستجاد من فعلات الأجواد التنوخي (۳۸۴ هـ) (ذیل حكاية الأجواد)؛ بهجة المجالس ابن عبدالبر (۴۶۳ هـ) (ذیل عيون من المدح)؛ زهر الآداب وثمر الألباب الحصري (۴۵۳ هـ) (ذیل عنوان عوداً الى بعض مآقاله اهل البيت)؛ شرح ديوان الحماسة المرزوقي (۴۳۱ هـ) (ذیل وقال الفرزدق)؛ محاضرات الادب الراغب الاصفهاني (۵۰۲ هـ) (ذیل عنوان من تنافست فيه الأيام، که گفته این قصیده را الحارث بن الليث نقل کرده).

۳۸. خزانه الادب، ۳۸۱/۲.

۳۹. الاغانی، ۱۲۵/۱۵.

۴۰. سير اعلام النبلاء، ۳۸۸/۵؛ الاغانی ۳۲۸/۱۶؛ الشعر والشعراء، ۱۰۶/۲.

۴۱. اعيان الشيعة، ۳۳/۹.

۴۲. البيان والتبيين، ۵۱/۱؛ ۲۵۳/۳.

۴۳. همان.

۴۴. العمدة، ۱۵۲/۲ و ۱۶۳. او می گوید: «لم يرد النبي (ص) وانما اراد علياً (رض) قَوْرِيَّ عنه بذكر النبي (ص) خوفاً من بني امية»، یعنی مقصود او مدح پیامبر نبود، بلکه مدح علی بود که با توريه کردن، به دليل ترسی که از بني امیه داشت، نام پیامبر را ذکر می کرد.

۴۵. الامالی، ۱۶۶/۳؛ ادب الشيعة الى نهاية القرن الثاني الهجري، طه حميده ص ۱۵۰.

۴۶. الاغانی، ۲۹۴/۱۱؛ اعيان الشيعة ۶۶۵/۲. او مطرود بنی امیه و بنی عباس بود. التعازی والمراثي المبرّد (۲۸۶ هـ) (ذیل باب مرات من اشعار المحدثين).

۴۷. سير اعلام النبلاء، ۳۱۸/۴؛ اعيان الشيعة، ۶۸/۸.

۴۸. سير اعلام النبلاء، ۲۸۱/۴.

۴۹. اعيان الشيعة، ۳۰۸/۷؛ الاغانی (ذیل مقتل مصعب)؛ الكامل في اللغة المبرّد (ذیل عنوان سليمان بن قتته يرثي الحسين بن علي).

۵۰. همان، ۲۸۱/۱۰؛ او در رثای امام حسين عليه امويان می گوید: «وما افسد الاسلام الا عصابة تأمر نوکاها ودام نعيمها».

۵۱. الاغانی، ۱۶۵/۱۶؛ مختار الاغانی، ۹۷/۶.

۵۲. شعر الشيعة السياسي في العصر الاموي، ص ۴۸.

۵۳. ادب الشيعة، ص ۳۱۷.

۵۴. الاغانی، ۲۲۹ - ۲۷۸/۷.

۵۵. ترجمه با اندک تصرف از مشايخ فريديني. ترجمه برگزيده الاغانی ۷۸۲/۱.

۵۶. طبقات الشعراء، ص ۳۲.

۵۷. الفن و مذاجه، ص ۳۹.

۵۸. نک: شرح حال او در الاغانی، ۱۶۰/۱ - ۲۶۰.

۵۹. همان.

۶۰. همان، ۳/۳۲۲.

۶۱. همان، ۱/۱۶۵.

۶۲. الموشی أو الظرف والظرفاء، ص ۷۲.

۶۳. الشعر والشعراء، ص ۱۳۲؛ ربیع الابرار (ذیل عنوان الوحوش من السباع و غیرها و أحوالها).

۶۴. همان.

۶۵. نوادر الجاحظ، ص ۷۹.

۶۶. الاغانی (ذیل شرح حال عمر بن ابی ربیع)؛ اشعار او چنان اغوا کننده و شهوت انگیز بود که جوانان از خواندن آنها در خانواده‌های دیندار منع شده بودند. ابن ماسویه طبیب دربار هارون الرشید، برای کسانی که دچار اختلال در قوه باه و ضعف جنسی بودند، سه چیز را تجویز می‌کرد و می‌گفت: «علیک بالکباب والشراب و شعر ابی الخطاب» (یعنی عمر بن ابی ربیع) نک: ربیع الابرار زمخشری (ذیل فصل اللهو و اللعب و ...).

۶۷. الامالی ابوعلی القالی (۳۵۶ هـ)، ص ۳۱۶.

۶۸. شاید یکی از دلایل اینکه عمر بن ابی ربیع در ایام حج هنگام طواف به نظاره حجاج می‌نشست، این بود که زنان مؤمنه را هم که باز بودن چهره‌شان واجب است، در تیررس خود داشته باشد. چه زنان غیر مؤمنه را در اوقات دیگر ملاقات می‌کرد و با آنان گفت و گو داشت. در منابع تاریخی آمده که برخی از این زنان «برزه» بودند. یعنی محاسن و زیبایی صورت آنها شاخص و برجسته می‌نمود. البته علمای فقه اللغه مثل سیوطی در الفائق و جرجانی در التعاریف، زن برزه را کسی گفته‌اند که به دلیل بالا بودن سن و خارج شدن از حد وجوب حجاب، با روی باز یا مردان محادثه دارد و چه بسا زنی عقیف هم باشد. ولی در متون تاریخی اغلب کلمه زیبا دنبال برزه آمده مثل ثعالبی در شمار القلوب (ذیل خبر نکاح ام خارجه) گفته: فرحة بنت الفجاء زنی اسب‌سوار و زیبا بود «وكانت برزة جميلة». چنانکه عمر بن ابی ربیع به دلیل اینکه زینب دختر موسی برزة الجمال بود، او را تشبیه نمود، همین‌طور لیلی الأخیلیه که با حالت برزه نزد حجاج رفت. (الاغانی ذیل شرح حال لیلی الأخیلیه) جاحظ می‌گوید: قطام که ابن ملجم به اغوای او امیرالمؤمنین علی را کشت، زنی برزه و زیبا بود. المحاسن والأضداد (ذیل محاسن المتکلمات) خولة بنت الحکیم هم زنی برزه بود که به خدمت خلیفه دوم حاضر شد و او را موعظه کرد! الوافی بالوفیات (ذیل امرأة أوس بن صامت)

با این حال، بی‌حجابی مختص کنیزکان بود. شاعر می‌گوید:

نظرتُ الى جَوَارِ سافراتٍ حَلَلنَ بروضه مثل البدر

به کنیزکان بی‌حجاب نگاه کردم که همچون قرص ماه در بوستان ظاهر شده بودند، الوافی بالوفیات (ذیل شرح حال البکری الکاتب).

۶۹. الاغانی، ۲/۲۲۱-۲۳۵؛ ۱۵/۱۴۰.

۷۰. البیان والتبیین (ذیل خطبة ابی حمزة الخارجی)؛ الکامل فی اللغة والادب، مبرد (ذیل شرح حال خالد صامة والولید بن یزید)؛ اللهو والملاهی (ذیل عنوان حبابه)؛ خزانه الادب بغدادی (ذیل الشاهد الثاني والثلاثون بعد السبعمائه).

۷۱. همان؛ مسالك الابصار ۱۰/۱۱۳ - ۱۱۴.
۷۲. بين الخلفاء والخلفاء في العصر العباسي، المتجدد، ص ۸.
۷۳. همان، ص ۹؛ اخبار الحكماء قفطی، ص ۱۰۱.
۷۴. مروج الذهب، ۲/۲۵۸.
۷۵. تاريخ الطبری (ذیل حوادث سال ۱۷۰).
۷۶. الاغانی، ۱۵/۷۶.
۷۷. همان، ۱۹/۱۱۶؛ ۱۱/۳۳۳؛ نهاية الأرب، ۵/۱۶۰.
۷۸. الاغانی، ۱۱/۷۶؛ الجوارى والقیان، ص ۹۴ - ۹۶.
۷۹. البیان والتبیین، ۳/۱۸۴.
۸۰. الاغانی، ۱۳/۳۱۴.
- ترجمه شعر: «فضای خانه با بوی عنبر آب دهان تو عطر آگین شد. به خدا سوگند که مهدی سزاوارتر از او نیست در مملکت داری. پس اگر می خواهی مرا از خلافت خلع کنی، اختیار با توست.»
۸۱. در کتاب المغرب فی حلی المغرب ابن سعید المغربی (۶۸۵ هـ) ذیل شرح حال المستکفی، حسناء آمده و برخی منابع علم مثل الوافی بالوفیات (ذیل المستکفی) و در بعضی منابع مثل الفرج بعد الشدة حسن الشیرازیة آمده. ابوعلی مسکویه در این باره نوشته: پس از آنکه مستکفی به خلافت رسید، حُسن اسم خود را به علم تغییر داد و متولی تمام امور دولتی خلیفه مستکفی شد. تجارب الامم ۶/۱۰۶ (در اینجا لازم است از دوست دانشمند جناب دکتر ابوالقاسم امامی سیاسگزارای کنم که نشانی این مطلب را از کتاب تجارب الامم که خود مصحح آن هستند، از طریق پست الکترونیکی به من دادند).
۸۲. الحضارة الاسلامیه، ۱/۲۱.
۸۳. الاغانی، ۱/۲۵۱.
۸۴. المستطرف فی کل فنّ مستطرف، ۲/۶۱۹.
۸۵. المستطرف من اخبار الجوارى، ص ۵۷؛ السود والحضارة العربیه، ص ۱۱۹.
۸۶. التلوخی (۳۸۴ هـ) در کتاب الفرج بعد الشدة ذیل باب «القهرمانه» می گوید: القهرمانه یعنی مدیر و مدبر منزل و کسی که دخل و خرج امور در دست اوست. ولی به دلیل ضعف خلفای عباسی، کلیه امور به دست زنان افتاد. مکتفی امور مملکت را به دست دایة خود به نام فارس سپرد و... موارد دیگری را ذکر می کند.
- نک: تجارب الامم مسکویه (۴۲۱ هـ): زیدان القهرمانه مدبر امور المتقدر. ۵/۷۵، ۹۲. المطیع قهرمانه ای داشت به نام تحفه. همان، ۶/۳۶۶.
۸۷. الاغانی (ذیل شرح حال ابن سریق).
۸۸. همان.
۸۹. الاغانی، ۲/۳۴۸؛ اللہو والملاهی (ذیل شرح حال حنین بن بلوغ)؛ نهاية الارب (ذیل اخبار حنین).
۹۰. همان، ۵/۱۳۳.
۹۱. رسائل جاحظ ۳/۲۸۷؛ اللہو والملاهی (ذیل عنوان دحمان الأشقر).
۹۲. «رسالة طبقات المغتین» رسائل جاحظ، ص ۲۱۹.

۹۳. اسلام و هنرهای زیبا، ص ۱۴۳ - ۱۴۵. (به نقل از تفسیر القرطبی).
۹۴. الطیقات الکبری، ۳۰۶/۵.
۹۵. الدرالمشور سیوطی، ۵۰۴/۶ (ذیل تفسیر آیه لهوالحدیث)؛ ذم الملاحی، ص ۷۵.
۹۶. روح المعانی، ۵۱/۱۹.

منابع:

۱. إخبار العلماء بأخبار الحكماء (تاریخ الحكماء)، علی بن یوسف القفطی، تحقیق محمد امین الخانجی، دارالکتب الخدیویه، مصر، ۱۳۲۶.
۲. ادب الخواص، حسین بن علی المغربي (۴۱۸ هـ) دارالیمامه، الرياض، ۱۹۸۰ م.
۳. ادب الشیعه الى نهاية القرن الثاني الهجري، عبدالحسیب طه حمیده، مطبعة السعادة، القاهرة، ۱۳۷۶ هـ / ۱۹۵۶ م.
۴. اسلام و هنرهای زیبا، محمد عماره، ترجمه مجید احمدی، نشر احسان، ۱۳۸۱ ش.
۵. اعیان الشیعه، محسن الامین العاملی، تحقیق حسن الامین، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۵۲ م.
۶. الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی، اشرف محمد ابوالفضل ابراهیم، هیئة المصریة، العامه لکتاب، ۱۹۹۲ م.
۷. الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، ترجمه محمدحسین مشایخ فریدنی، (ج اول)، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۸ ش، و مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، (ج دوم)، ۱۳۶۴ ش.
۸. الامالی، ابوعلی القالی، تحقیق محمد عبدالجواد الاصمعی، مطبعة السعادة، مصر، ۱۳۱۳ هـ / ۱۹۵۴ م.
۹. الامالی، السید المرتضی (۴۳۶ هـ) تحقیق محمد بدرالدین الحلبي، مطبعة السعادة، مصر، ۱۳۲۵ هـ / ۱۹۰۷ م.
۱۰. الامالی، ابوالقاسم الزجاجی، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، المؤسسة العربیة الحدیثة، القاهرة، ۱۳۸۲ هـ.
۱۱. الامالی، ابو جعفر محمد بن بابویه القمی، مؤسسة الأعلمی، بیروت، ۱۴۰۰ هـ / ۱۹۸۰ م.
۱۲. الامامه والسیاسة، ابن قتیبه الدینوری، تحقیق طه محمد زینی، عیسی البابی الحلبي و شركاء، القاهرة، ۱۳۸۷ هـ / ۱۹۶۷ م.
۱۳. بهجة المجالس، یوسف بن عبدالبر، تحقیق محمد مرسى الخولی، بیروت، ۱۴۰۲ هـ / ۱۹۸۲ م.
۱۴. البیان والتبیین، عمرو بن بحر الجاحظ، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مكتبة الجاحظ، ۱۳۶۷ هـ / ۱۹۴۷ م.

١٥. بين الخلفاء و الخُلعا في العصر العباسي، صلاح الدين المنجد، دارالكتاب الجديد، بيروت، ١٩٨٠م.
١٦. تاريخ الخلفاء، عبدالرحمن السيوطي، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، مكتبة التجارية الكبرى، القاهرة، ١٣٧١هـ / ١٩٥٢م.
١٧. تجارب الامم، ابوعلی مسكويه، تحقيق ابوالقاسم امامي، دار سروش للطباعة والنشر، تهران، ١٣٨٠ش.
١٨. النغازي والمرائي، محمد بن يزيد المبرّد، تحقيق محمد الدياجي، مجمع اللغة العربية، دمشق، ١٣٩٦هـ / ١٩٧٦م.
١٩. ثمار القلوب في المضاف والمنسوب، عبدالملك الثعالبي، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دارالنهضة، القاهرة، ١٣٨٤هـ / ١٩٦٥م.
٢٠. الجوارى، جيّور عبدالنور، دارالمعارف، مصر، ١٩٤٧م.
٢١. الجوارى و التيان في المجتمع العربي الاسلامي، سليمان حريتانى، دار الحصار، دمشق، ١٩٩٧م.
٢٢. الحضارة الاسلامية في القرن الرابع الهجرى، آدام متز، ترجمة ايورديه، دارالكتاب العربي، بيروت، ١٩٦٧م.
٢٣. حياة الشعر في الكوفة الى نهاية القرن الثاني للهجرة، تأليف يوسف خليف، دارالكاتب العربي، القاهرة، ١٣٨٨هـ / ١٩٦٨م.
٢٤. خزنة الادب، عبدالقادر البغدادي، الهيئة المصرية العامة للكتاب، القاهرة، ١٩٧١م.
٢٥. الدر المنثور في التفسير بالمأثور، جلال الدين السيوطي، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣م.
٢٦. ذمّ الملاهي، عبدالله بن ابى الدنيا، تحقيق محمد السعيد زغلول، مؤسسة الكتب للشقافه، بيروت، ١٤١٣هـ / ١٩٩٣م.
٢٧. ربيع الابرار و نصوص الاخبار، محمود بن عمر الزمخشري، تحقيق سليم النعيمي، وزارة الاوقاف والشؤون الدينية، العراق، بي تا.
٢٨. رسائل الجاحظ، تحقيق عبدالأمير على مهنا، دارالحائنه، بيروت، ١٩٨٨م.
٢٩. رسائل الجاحظ، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، مكتبة الخانجي، مصر، ط ١، ١٣٩٩هـ / ١٩٧٩م.
٣٠. السودان في الحضارة العربية، عبده بدوى، الهيئة المصرية العامة للكتاب، القاهرة، ١٣٩٦هـ / ١٩٧٦م.
٣١. زهر الآداب و ثمر الالباب، ابواسحاق ابراهيم الحصرى القيرواني، تحقيق على محمد الجاوى، مطبعة عيسى البابى الحلبي و شركاء، القاهرة، ١٣٧٢هـ / ١٩٥٣م.
٣٢. سير اعلام النبلاء، محمد بن احمد الذهبي، تحقيق شعيب الأرنؤط، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٥هـ / ١٩٨٥م.

٣٣. شرح ديوان الحماسة، ابوعلی احمد المرزوقی، تحقیق احمد امین و عبدالسلام محمد هارون، دارالجمیل، بیروت، ١٤١١ھ / ١٩٩١م.
٣٤. شعر الشيعة السياسي في العصر الاموي، عبدالله القتم، جامعة الكويت، ١٤٢٣ھ / ٢٠٠٢م.
٣٥. شعر مروان بن ابي حفصه، حسين عطوان، دار المعارف، مصر، ١٩٧٣م.
٣٦. الشعر والشعراء، ابن قتيبه، تحقيق دخويه، يريل، ليدن، ١٩٠٢م.
٣٧. الشعر والغناء في المدينة ومكة لعصر بني امية، شوقي ضيف، دار الثقافة، بيروت، ١٩٦٧م.
٣٨. الطبقات الكبرى، ابن سعد، تحقيق احسان عباس، داربيروت، ١٤٠٥ھ / ١٩٨٥م.
٣٩. طبقات فحول الشعراء، محمد بن سلام الجُمَحِي، تحقيق جوزف هل، ليدن، ١٩١٣م.
٤٠. العقد الفريد، احمد بن عبدربه، تحقيق محمد سعيد العريان، مطبعة الاستقامة، القاهرة، ١٩٩٦م.
٤١. العمدة في محاسن الشعر وآدابه ونقده، على بن رشيح القيرواني، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، دار الجليل، بيروت، ١٩٧٢م.
٤٢. الفن ومذاهبه في الشعر العربي، شوقي ضيف، ط ١٠، دار المعارف، مصر، بي تا.
٤٣. الكامل في اللغة و الادب، ابوالعباس المرزود، مكتبة المعارف، بيروت، بي تا.
٤٤. كشف المحجوب، على بن عثمان هجویری، تصحيح محمود عابدي، سروش، چاپ دوم، تهران، ١٣٨٤ش.
٤٥. اللهو والملاهي، ابن خردادبه، تحقيق عباس الغراوی، بغداد، بي تا.
٤٦. المحاسن و الاضداد، الجاحظ، تحقيق فوزی المطوی، دارصعب، بيروت، ١٩٦٩م.
٤٧. مختار الاغانی، ابن منظور، تحقيق ابراهيم الاياری، مصر، ١٣٨٥ھ.
٤٨. مروج الذهب و معادن الجواهر، ابوالحسن على بن حسين مسعودی، ترجمة ابوالقاسم پاينده، شرکت انتشارت علمی و فرهنگي، تهران، چاپ پنجم، ١٣٧٤ش.
٤٩. مسالك الابصار في مسالك الامصار، احمد بن فضل الله العمري، به كوشش فؤاد سزگين، با همكارى علاءالدين جرخوشا و ايكهارد نويباور، فرانكفورت، ١٤٠٨ھ / ١٩٨٨م.
٥٠. المستظرف من اخبار الجوارى، عبدالرحمن السيوطى، تحقيق صلاح الدين المنجد، دار الكتب الجديد، بيروت، ١٩٦٣م.
٥١. الموشى او الظرف و الظرفاء، تأليف ابى الطيب محمد الوشاء، تحقيق كرم البستاني، دارصار، بيروت، ١٣٨٥ھ / ١٩٦٥م.
٥٢. نوادر الجاحظ، تقديم جميل رجب، داربيروت، بيروت، ١٩٥٥م.
٥٣. نهاية الأرب في فنون الادب، شهابالدين النويرى، دار الكتب، القاهرة، ١٩٣٥م.
٥٤. الوافي، فيض كاشانى، مكتبة المرعشى، قم، ١٤٠٤ھ.